



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس  
موضوع جزئی: الجهة الثانية: فی اشتراط كونها مما حواه العسكر او عدم اشتراطه مصادف با: ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۵  
سال چهارم  
جلسه: ۷۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم طائفه دوم از روایاتی که برای ثبوت خمس در خصوص غنائم منقول مورد استناد قرار گرفته مبتلا به اشکال است؛ دو اشکال که به استدلال به این روایات شده بود را بیان کردیم. اشکال دوم توسط بعضی از بزرگان پاسخ داده شده یعنی این اشکال را نپذیرفته ند و استدلال به روایات دال بر تعلق اراضی به همه مسلمین را بر اختصاص خمس به غنائم منقول تمام دانسته‌اند.

اشکال دوم این بود که این روایات مقید عموم و اطلاق ادله خمس نیست یعنی اگر ادله خمس به نحو مطلق ثابت کند خمس هم در غنائم منقوله ثابت است و هم در غیر منقوله، این روایات نمی‌تواند آن ادله را تقیید بزند تا نتیجه آن ثبوت خمس در خصوص غنائم منقوله بشود چون وقتی می‌تواند مقید باشد که نسبت آن با عموم ادله خمس نسبت عام و خاص مطلق باشد در حالی که نسبت این روایات با آن ادله عموم و خصوص من وجه است جهت آن را هم عرض کردیم که عمومیت و اطلاق دو دلیل از چه جهت است و خصوصیت هر یک از چه جهت است چون هر کدام از یک جهت عام بودند و از یک جهت خاص؛ این محصل اشکال دوم بود.

### پاسخ اول به اشکال دوم (محقق خوبی)

محقق خوبی این اشکال را نپذیرفته و در واقع سعی می‌کند از استدلال به طائفه دوم روایات دفاع بکند و این مطلب را که اراضی خمس ندارد و خمس فقط در غنائم منقول ثابت است را از روایات دال بر تعلق اراضی به جمیع مسلمین نتیجه بگیرد.<sup>۱</sup> بیان ایشان این است:

سلمنا که نسبت بین این طائفه از روایات و عموم ادله خمس نسبت عموم و خصوص من وجه باشد در مواردی که بین دو دلیل عموم و خصوص من وجه باشد به هر حال بین آن دو دلیل در مورد اجتماع تعارض پیش می‌آید؛ در ما نحن فیه هم همین طور است آیه که خمس را در همه غنائم ثابت می‌کند شامل منقول و غیر منقول می‌شود با روایات دال بر ملکیت جمیع مسلمین للاراضی یک مورد اجتماع دارند که مورد اجتماع آنها، یک پنجم از غیر منقول است.

توضیح مطلب این است که هر کدام یک مورد افتراق دارند دلیل خمس از یک جهت افتراق دارد با دلیل دال بر ملکیت مسلمین للاراضی آن روایات هم از یک جهت افتراق دارند با عموم دلیل خمس ولی یک مورد اجتماع هم دارند که در این مورد اجتماع با هم تعارض می‌کنند. در منقولات با هم تعارضی ندارند چون دلیل خمس به راحتی ثابت می‌کند که منقولات

۱. المستند فی شرح العروة، کتاب الخمس، موسوعة، ج ۲۵، ص ۸.

خمس دارد این روایات هم معارض با او در مورد منقولات نیست؛ و این آن موردی است که دلیل خمس از این روایات افتراق پیدا می‌کنند. در مورد ملکیت چهار پنجم این اراضی هم بحثی نیست چون این روایات ثابت می‌کند که چهار پنجم این اراضی مال مسلمین است و این موردی است که این روایات از دلیل خمس افتراق پیدا می‌کنند. اما در یک پنجم آن، دلیل خمس می‌گوید خمس آن یک پنجم باید داده شود این روایات می‌گویند این یک پنجم هم مال مسلمین است و خمس ندارد. پس در این یک پنجم این دو دلیل با هم تعارض دارند. آیه خمس و روایت ابی بصیر می‌گوید این یک پنجم به عنوان خمس باید داده شود این طائفه دوم می‌گوید این یک پنجم هم مال مسلمین است.

پس در این مورد اجتماع این دو دلیل با هم تعارض می‌کنند. مثل دلیل اکرم العلما و لا تکرّم غیر الهاشمیین اینها در مورد علمای غیر هاشمی با هم تعارض می‌کنند؛ اکرم العلما می‌گوید علمای غیر هاشمی را هم اکرام کن لا تکرّم غیر الهاشمیین می‌گوید غیر هاشمی را ولو عالم هم باشد اکرام نکن. پس در این مورد اجتماع یعنی عالم غیر هاشمی با هم تعارض می‌کنند. ایشان می‌فرماید: بر فرض که ما نسبت این دو دلیل را عام و خاص من وجه بدانیم، در مورد اجتماع با هم تعارض می‌کنند و چون هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارند، هر دو دلیل در مورد اجتماع تساقط می‌کنند و هر دو از حجیت در مورد اجتماع ساقط می‌شوند. چرا هر دو ساقط می‌شوند؟ درست است که یک طرف آیه است و آیه قطعی الصدور است اما در مقابل آن هم اگر روایت محکم و قطعی باشد بالاخره اینها در دلالت با هم تعارض می‌کنند.

لذا اینجا ما آیه را نمی‌توانیم مقدم کنیم چون مقابل آن، این روایات است و اینها هم به هر حال قطعی الصدور است و همه قبول دارند که این اراضی ملک مسلمین است. پس هر دو ساقط می‌شوند لذا رجوع به اصل می‌شود و اصلی که اینجا مورد رجوع قرار می‌گیرد اصل برائت عن الخمس است. ما در مورد این یک پنجم باقیمانده از اراضی چه باید بکنیم؟ اصل برائت از خمس است؛ تعبیر ایشان در محاضرات این است ولی بهتر آن است که تعبیر به استصحاب بقاء ملکیت بکنیم و این اصح به نظر می‌رسد یعنی بگوئیم چهار پنجم آن که طبق این روایات متعلق به مسلمین است در مورد یک پنجم معلوم نیست، ادله خمس می‌گوید باید به امام پرداخت شود و این روایات می‌گوید مال مسلمین است مثل چهار پنجم دیگر؛ اگر دو دلیل تعارض و تساقط بکنند آن اصلی که اینجا جاری می‌شود استصحاب بقاء ملکیت جمیع مسلمین نسبت به این باقیمانده است. به این بیان که با قطع نظر از ادله خمس این اراضی به استناد این روایات مال مسلمین بود ولی با توجه به ادله خمس با هم تعارض کرده و هر دو دلیل کنار می‌روند و گویا دلیل نداریم لذا می‌گوییم قبلاً این یک پنجم ملک مسلمین بود الا آن شک می‌کنیم ملک مسلمین هست یا نیست، استصحاب بقاء ملکیت می‌کنیم به یکی از این دو نحو یا اصل برائت یا اصل استصحاب تکلیف ما با یک پنجم باقی مانده روشن می‌شود.

#### **بررسی پاسخ محقق خویی:**

به نظر ما این اشکال محقق خویی وارد نیست؛ ایشان می‌فرماید در مورد اجتماع یعنی در یک پنجم باقیمانده از این اراضی بین روایات و آیه خمس تعارض پیش می‌آید فیتساقطاً که ما به همین مطلب ایشان اشکال داریم چون در تعارض بین آیه خمس و عموم روایت ابی بصیر و روایات مشابه آن با طائفه دوم از روایات، آیه مقدم است و این گونه نیست که تعارضاً ثم تساقطاً تا نوبت به رجوع به اصل برسد اگر تساقط می‌کردند حق با ایشان بود و باید سراغ اصل می‌رفتیم حال یا استصحاب

بقاء ملکیت یا اصل برائت اما نوبت به تساقط نمی‌رسد. چون تعارض بین آنچه که از آیه فهمیده می‌شود یعنی عموم آیه و این روایات در مورد اجتماع یک تعارض غیر مستقر و بدوی است چون بدون تردید اطلاق آیه محکم است و بر این روایت مقدم می‌شود چون چنانچه ما عرض کردیم روایات اراضی خراجیه اساساً در مقام بیان مقدار ملک مسلمین نیست یعنی ناظر به این جهت نیست که این اراضی بعد اخراج الخمس ملک مسلمین است یا قبل اخراج الخمس؟ بله این روایات می‌گویند این اراضی ملک مسلمین است ولی این جمیع آیا منظور جمیع الاراضی قبل اخراج الخمس است یا بعد اخراج الخمس و این روایات از این جهت در مقام بیان نیستند چنانچه در اصل تبیین اشکال هم گفته شد که این روایات فقط در مقام نفی توهم ملکیت خصوص مقاتلین یا خصوص کسانی است که روی این اراضی کار می‌کنند و از این جهت فقط در مقام بیان است و در یک کلمه این روایات به یک معنی قاصر از اطلاق است و قصور از اطلاق نسبت به این جهت دارد لذا نمی‌توان گفت با عموم آیه تعارض می‌کنند و هر دو ساقط می‌شوند. اصلاً این روایات دلالت بر نفی خمس از این اراضی ندارند یعنی از این جهت قصور دارد لذا اطلاق آیه و بعضی روایات به نظر ما اینجا مقدم می‌شود و اساساً نوبت به جریان اصل نمی‌رسد.

### پاسخ دوم به اشکال دوم: (شهید صدر)

پاسخ دیگر به اشکال دوم به این طائفه از روایات، مطلبی است که مرحوم شهید صدر مطرح کرده است.<sup>۱</sup> در اشکال محقق خوبی سخن در این بود که بعد از تساقط رجوع به اصل می‌شود اما شهید صدر می‌گوید بعد از تساقط رجوع به عام فوق می‌شود و ما تا زمانی که یک عام فوقانی داشته باشیم سراغ اصل عملی نمی‌رویم. این یک مطلب کلی است که در تعارض بین دو دلیل اگر به هر جهتی هر دو ساقط شدند تا زمانی که یک عام لفظی فوق این دو دلیل باشد ما سراغ اصل عملی نمی‌رویم چون الاصل دلیل حیث لا دلیل. دو دلیل لفظی گاهی با هم تعارض می‌کنند و هر دو از حجیت ساقط می‌شوند اما در مرحله بالاتر از اینها گاهی از اوقات یک دلیل عام و مطلق است که فوق آنها است که در این موارد با وجود یک عام یا مطلق فوقانی قهراً باید به آن عام فوقانی رجوع کرد و سراغ اصل عملی نمی‌توان رفت. و در این جا مقتضای آن عام فوقانی ثبوت خمس در خصوص منقول است.

ایشان ادعا می‌کند طائفه دوم از روایات یعنی روایات دال بر ملکیت مسلمین للاراضی بر دو قسم هستند:

یک قسم از این روایات مثل صحیحہ حلبی دلالت می‌کنند بر ملکیت مسلمین لهذه الاراضی بعنوان السواد؛ در روایات ملاحظه فرمودید که یک زمین‌هایی را به عنوان سواد نام بردند که این سواد علم شده برای اراضی خراجیه وقتی می‌گوید «سواد» یعنی اراضی مخصوص که همه‌اش مال مسلمین است. این مطلب با دلالت لفظی ثابت شده و ظاهر است در اینکه همه این اراضی مال مسلمین است یعنی خیلی روشن و واضح معین کرده این زمین‌ها مال همه مسلمین است و دیگر اطلاقی وجود ندارد.

قسم دوم از این روایات روایاتی است که دلالت می‌کند بر تعلق این اراضی به جمیع مسلمین بالاطلاق و بمقدمات الحکمة اینها با هم فرق دارد در قسم دوم از راه اطلاق ما می‌فهمیم این اراضی مال همه مسلمین است مثل صحیحہ بزنی.

با توجه به این مطلب، معارضه بین آیه و روایت ابی بصیر از یک طرف با قسم اول روایات است و قسم دوم روایات از معارضه خارج هستند و در معارضه وارد نشده؛ صحیحه حلبی می‌گوید این سواد ملکٌ لجمیع المسلمین و به نحو مطلق گفته و دلیل خمس می‌گوید باید خمس آن داده شود و تعارض پیش می‌آید اما قسم دوم روایات معارض با ادله عموم خمس نیست پس وقتی آیه و روایت ابی بصیر و امثال آن از یک طرف با قسم اول از این روایات با هم تعارض می‌کنند و تساقط می‌شود رجوع به عام فوق می‌شود که این عام فوق قسم دوم روایات است که این قسم دلالت بر عدم ثبوت خمس در اراضی می‌کند یعنی بالاطلاق می‌گوید همه اراضی مال مسلمین است این عام فوق است حتی نسبت به آیه چون آیه و روایات قسم اول هر دو ساقط شده‌اند. لذا باید به این عام فوق رجوع شود.

پس حتی اگر ما نسبت این آیه و این روایات را عموم و خصوص من وجه بدانیم باز هم نتیجه عدم ثبوت خمس در اراضی می‌باشد.

**بحث جلسه آینده:** این مطلبی است که ایشان فرموده لکن به نظر ما این محل اشکال است که باید اشکالات آن را در جلسه آینده این شاء الله بیان کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»